

پیکرگردانی «انسان-درخت» و «درخت-انسان» در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان

بدریه زارعی*

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۰۷

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۲/۰۷

چکیده

در این مقاله باور کهن و اساطیری پیکرگردانی «انسان - درخت» و «درخت - انسان» در قصه‌های عامیانه‌ی مکتوب هرمزگان مورد بررسی قرار گرفته و تلاش شده است تا هر چه بیشتر بر اهمیت حفظ و مطالعه‌ی فرهنگی قصه‌های عامیانه تأکید شود و نشان داده شود که چگونه می‌توان رد پای باورهای کهن و اساطیری یک قوم را در ادبیات عامیانه‌ی آن قوم یافت. نتیجه‌ی نهایی این مقاله را می‌توان این گونه خلاصه کرد: در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان، باور اساطیری پیکرگردانی «انسان - درخت» و «درخت - انسان»، نسبت به سایر پیکرگردانی‌ها از بسامد بسیار بالایی برخوردار است؛ و معمولاً به دو صورت پیکرگردانی «درخت - مرد» و «مرد - درخت» و پیکرگردانی «درخت - زن» و «زن - درخت» دیده می‌شود. این صورت پیکرگردانی‌ها گاه حاصل علاقه و ترحم، گاه بر اثر مرگ مظلومانه، گاه حاصل خشم و زمانی به منظور فریب دیگران برای نیل به مقاصد و اهداف است.

کلیدواژه‌ها: قصه‌های عامیانه هرمزگان، اسطوره، پیکرگردانی، درخت.

Zaree62@yahoo.com

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

از فولکلور یا فرهنگ عامه تعریف‌های مختلفی صورت گرفته است. این تعریف‌ها با وجود آن که متفاوت هستند در عین حال از مفاهیمی نزدیک به هم برخوردارند؛ برای مثال، در دایره المعارف ایرانیکا ذیل مدخل Folklore می‌خوانیم: اصطلاح فرهنگ عامه در یک مفهوم بسیار وسیع، فرهنگی سنتی است که لزوماً به یک قشر خاص اجتماعی تعلق ندارد، بلکه هر گروه قابل توجهی از مردم را در بر می‌گیرد. این اصطلاح میدان گسترده‌ای از مفاهیم مختلف را در بر می‌گیرد؛ اعم از باورهای رایج و آداب و رسوم، تا اساطیر، افسانه‌ها و انواع دیگر ادبیات شفاهی. (www.iranica online.org).

در کتاب فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی، ذیل مدخل فرهنگ عامه چنین آمده است: فرهنگ عامه از نیمه ی قرن نوزدهم، به ضرب المثل‌ها، اشعار، قصه‌های غیر مکتوب و آیین‌های اجتماعی اطلاق شده است که صرفاً یا دست کم در ابتدا، به طور شفاهی و به صورت تقلیدی از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته و شکل مکتوب نداشته اند (ایبزمز، 1384: 128).

فرهنگ عامه مجموعه‌ای از رفتارهای مشترک و عمومی میان مردم است که در بستر زمان به شیوه‌ی شفاهی سینه به‌سینه نقل شده؛ و نشانگر تفکرات، آرمان‌ها، ارزش‌های فیهنگی و اخلاقی هر قوم و ملت است. فرهنگ عامه از دامنه‌ی بسیار وسیعی برخوردار است و شاخه‌های متفاوتی را در بر می‌گیرد. یکی از مهم ترین این شاخه‌ها، ادبیات عامیانه است که خود مشتمل بر قصه‌ها، افسانه‌ها، ترانه‌ها، لالایی‌ها و ... می‌باشد.

اگر افسانه و قصه قدیمی ترین اثر و کهن ترین تراوش دستگاه ذهنی بشر نباشد، باری در جزء کهن ترین آثاری است که از اندیشه و تخیل بشر بر جای مانده است (محبوب، 1382: 121)؛ و از عناصر غیر مکتوب فرهنگ جوامع، و بخش مهمی از میراث فرهنگی هر قوم و ملت به شمار می‌رود. زبان اغلب این قصه‌ها، نزدیک به محاوره و سرشار از لغات و اصطلاحات عامیانه است، با درون مایه‌هایی متفاوت که محور اصلی آن‌ها را نبرد ازلی خیر و شر تشکیل می‌دهد.

در این مقاله تلاش شده است با بررسی باور اساطیری پیکرگردانی «انسان - درخت» و «درخت - انسان» در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان، اهمیت بازخوانی ادب عامه به عنوان گنجینه ای سرشار از باورها و نمادهای کهن و اساطیری به طور عام، و قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان به طور خاص، بیشتر از گذشته مورد توجه پژوهشگران ادب و فرهنگ ایران قرار گیرد و بستر را برای پژوهش‌های عمیق‌تر در حوزه‌های مردم شناسی، جامعه شناسی و مطالعات عمیق تر فرهنگی یک جامعه، هموار سازد.

یکی از بهترین روش‌ها در بازخوانی ادبیات عامیانه ؛ به ویژه قصه و افسانه، مطالعات فرهنگی است. تلاش اصلی مطالعات فرهنگی، تعیین نقش نیروهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و همچنین ساختارهای قدرت است که همه ی پدیده‌های فرهنگی را به وجود می‌آورند و عامل ایجاد معانی فرهنگ و حقیقت و گفتمان‌هایی برای بررسی این پدیده‌ها و نیز موقعیت و ارزش نسبی آنها هستند (ایبزمز، 1384: 69). مطالعات فرهنگی در حوزه‌ی فولکلور و فرهنگ عامه به صورت‌های مختلف انجام می‌شود. یکی از این صورت‌ها مطالعه‌ی اسطوره‌ای فرهنگ عامه است.

در این مقاله تلاش شده است با بررسی باور اساطیری پیکرگردانی «انسان - درخت» و «درخت - انسان» در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان، اهمیت بازخوانی ادب عامه به عنوان گنجینه‌ای سرشار از باورها و نمادهای کهن و اساطیری به طور عام، و قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان به طور خاص، بیشتر از گذشته مورد توجه پژوهشگران ادب و فرهنگ ایران قرار گیرد و بستر را برای پژوهش‌های عمیق‌تر در حوزه‌های مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی و مطالعات عمیق‌تر فرهنگی یک جامعه، هموار سازد.

در خصوص ارتباط قصه‌های عامیانه با اساطیر - به عنوان مجموعه‌ای از باورها و اعتقادات اولیه یا بسیار کهن اقوام بشر- تاکنون نظرات متعددی بیان شده است (رک: مقدمه‌ای بر نظریه‌های فرهنگ عامیانه: 1388)؛ از جمله این که یکی از شیوه‌های ادامه‌ی حیات اساطیر، تغییر یافتن آن‌ها به صورت قصه و داستان؛ بویژه قصه‌های عامیانه است. اسطوره‌ها در این تغییر و تحول ویژگی‌های اسطوره بودن خود را از جمله صبغه‌ی قداست و زمان آغازین و ابتدای هستی از دست داده به صورت قصه درمی‌آیند. بدین ترتیب از بین نمی‌روند و همچنان باقی می‌مانند (افشاری، 1387: 43).

بسیاری از قصه‌ها بر مبنای باورها، آداب و رسوم، و اعتقادات پیش از تاریخ به وجود آمده‌اند و از رنگ و بویی اساطیری برخوردارند. خدیش به نقل از یرزلی این باورهای ابتدایی را چنین می‌شمارد: طبیعت‌گرایی، جاندارانگاری اشیاء و حیوانات، مسخ، بت پرستی، اژدها، خواب و رؤیا، تجدید حیات، سحر و جادو و تابوها (خدیش، 1387: 18) پس می‌توان گفت قصه‌ها و افسانه‌های عامیانه مانند بقیه‌ی اجزای فرهنگ عامه، انباشته از بن‌مایه‌های اساطیری متنوع، و مملو از باورها و آیین‌های کهن اقوام است. در نتیجه، این ظرفیت را دارد که از منابع مهم اساطیر ملل و اقوام به شمار رود.

– پیکرگردانی خصلت اصلی شگفت‌انگیزی اسطوره‌ها

پدیده‌ی پیکرگردانی یا تغییر شکل موجودات، از مهمترین ویژگی‌های اساطیری ملل مختلف و اصلی‌ترین عامل شگفت‌انگیزی اسطوره‌ها به شمار می‌رود، و به سبب آن هر موجودی به خواست خود یا به وسیله‌ی نیروهایی برتر از خود - ایزدان و خدایان - از صورتی به صورت دیگر در می‌آیند؛ بدین صورت که انسان‌ها، ایزدان، حیوانات و گیاهان به پیکر یکدیگر تبدیل می‌شوند و هر لحظه به هیأتی در می‌آیند؛ چنان که گاهی شاهزاده‌ای زیبا در هیأت دیوی زشت رو ظاهر می‌شود، از خون شاهزاده‌ای ستم‌دیده گل می‌روید، دختری به درخت مبدل می‌شود و بسیاری از پیکرگردانی‌های دیگر.

اسطوره‌های پیکرگردانی به محدوده‌ی زمانی خاصی اختصاص ندارد، بلکه «از پیش از خلقت، آغاز می‌شوند و در هستی و آفرینش خدایان و ایزدان و اهریمنان، حیوانات و نباتات و جمادات و انسان امتداد می‌یابند و به جهان پس از مرگ توسعه پیدا می‌کنند. در این میدان پهناور، همه چیز می‌تواند از چیز یا شخص دیگری به وجود بیاید رنگ و نقش و پیکره‌ای تازه به خود بگیرد. هیچ چیز نابود نمی‌شود، ولی در ساختارهایی تازه به حیات خود ادامه می‌دهد.» (رستگار فسایی، 1383: 66).

پدیده‌ی پیکرگردانی در اساطیر ملل مختلف، از بسامد بسیار بالایی برخوردار است. در اساطیر یونان، ایزدان بارها تغییر شکل می‌دهند و خود را به صورت‌های مختلف در می‌آورند، نمونه‌ی این ایزدان زئوس^۱ و هرمس^۲ است. زئوس خود را به شکل پیری فرتوت و هرمس خود را به شکل سنگ در می‌آورد (همان: 47). در اساطیر رم، آکتیون^۳ که دیانا را برهنه دید به گوزن مبدل می‌شود، سمله که می‌خواست یوپیت^۴ را در اوج شکوه خود ببیند آرزویش برآورده و به خاکستر تبدیل می‌شود (کاندیش، 1389: 230). در اساطیر هند، ایزد ویشنو بارها به تجسم‌های گوناگون ماهی، گراز، لاک پشت، مرد - شیر، کوتوله، شاهزاده رام، کریشنا، بودا و ... در می‌آید (همان: 44). در اوستا و متون زردشتی نیز بارها به پیکرگردانی ایزدانی چون اهورامزدا و بهرام اشاره شده است. در اساطیر ذکر شده، ایزدان تنها به تغییر شکل دادن خود اکتفا نمی‌کنند، بلکه دیگران را نیز به صور مختلف گیاه، درخت، سنگ، صورت‌های فلکی و حیوانات متعدد در می‌آورند. در اساطیر رم، «زمانی که آپولون^۵ کلیتیا را ترک کرد، کلیتیا ماجرای دلد ادگی‌های آپولون را برای پدر لوکوتونه که رقیب او بود آشکار ساخت. آپولون کلیتیا را به گل آفتاب پرست بدل کرد.» (اسمیت، 1387: 2 و 3). آرتیمیس^۶، آکتئون را که در شکار با او لاف برابری می‌زد را به گوزن مبدل کرد (همان: 12). آدونیس به وسیله‌ی گرازی به قتل رسید و ملوس خود را به دار آویخت. آفرودیت^۷ که به حال آنها رقت آورده بود، ملوس را به میوه سیب مبدل ساخت (گریمال، 1378: 565).

در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان پیکرگردانی «انسان - درخت» و «درخت - انسان» از پر بسامدترین صورت‌های پیکرگردانی به شمار می‌رود؛ و به دو صورت پیکرگردانی «درخت - مرد» و «مرد - درخت» و پیکرگردانی «درخت - زن» و «زن - درخت» دیده می‌شود.

با نگاهی اجمالی در کتب حاوی گزارش‌های اساطیری ملل درمی‌یابیم که تجلیات و نمودهای درخت در کشورهای مختلف متفاوت است. از سوی دیگر، با پذیرش این فرضیه که ادبیات عامیانه محملی برای انتقال و حفظ باورهای کهن اساطیری هر قوم به شمار می‌رود؛ می‌توان انتظار داشت که این امر - تفاوت بسامد انگاره‌های اساطیری فوق - در قصه‌های عامیانه نیز مشاهده شود.

نشان دادن حضور پر بسامد باور کهن «پیکرگردانی «انسان - درخت» و «درخت - انسان» در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان، موضوع اصلی و محوری نگارش این مقاله قرار گرفته است که به صورت طبقه‌بندی شیوه‌های ظهور این باور در قصه‌های مذکور، همراه با ذکر نمونه‌های متنوع آن در قصه‌ها و نیز در اساطیر سایر ملل ارائه می‌شود. قابل ذکر است که این مقاله صورتی خلاصه شده از یک پژوهش بسیار گسترده است. منابع اصلی ما در این پژوهش، قصه‌های عامیانه -

¹ Zeus ² Hermes

⁵ Apollon

³ Acteo

⁶ Artemis

⁴ Jupit

⁷ Aphrodite

ی مکتوب هرمزگان است که با تلاش و کوشش جمعی از پژوهشگران بومی استان گردآوری شده است. جمع‌آوری این قصه‌ها و نگارش آنها زمینه را برای انجام پژوهش‌های مختلف اسطوره‌ای، جامعه‌شناسی، روانشناسی و ... بر این قصه‌ها فراهم نموده است. این منابع که مشتمل بر ۲۰۵ قصه هستند عبارتند از:

- ۱- هفتاد افسانه از افسانه‌های بندر خمیر، به همت سید عبدالجلیل قتالی (۱۳۸۹) شیراز: ایلاف.
 - ۲- افسانه‌های هرمزگان، به همت سهراب سعیدی، (۱۳۸۶) قم: سلسال.
 - ۳- افسانه‌های جنوب، به همت یوسف رستم‌نژاد، (۱۳۸۱) شیراز: تخت جمشید.
 - ۴- افسانه‌های مردم ایران زمین در فرهنگ مردم درتوجان، به همت فرخنده پیشدادفر (۱۳۸۰)، جلد پنجم، بندرعباس: سپاهان.
 - ۵- افسانه‌های مردم ایران زمین در فرهنگ مردم درتوجان، به همت فرخنده پیشدادفر (۱۳۸۱)، مجلد اول مشتمل بر جلد ۱- ۴، بندرعباس: سپاهان.
- در کتاب نخست، نگارنده به ذکر هفتاد افسانه از افسانه‌های بندر خمیر پرداخته است؛ و در ابتدای هر یک از این قصه‌ها نمونه‌های مشابه آن را از افسانه‌های ایرانی ذکر می‌نماید. اثر دوم مشتمل بر صد و شش قصه از قصه‌های عامیانه-ی هرمزگان است که با زبانی ساده و درون مایه‌هایی سرشار از پند و اندرز نگاشته شده است. در اثر سوم نویسنده به ذکر شش قصه از قصه‌های عامیانه‌ی منطقه پارسین پرداخته، و آخرین اثر مشتمل بر دو جلد از قصه‌های مردم درتوجان است؛ یکی از نکات مهم و قابل ذکر این اثر آن است که نویسنده، هر یک از این قصه‌ها را ابتدا به زبان معیار و سپس به زبان عامیانه‌ی مردم این منطقه نگاشته است.

نکته: در مراحل آتی این پژوهش هر جا قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان ذکر شده، مراد قصه‌های مکتوب عامیانه است.

۱-۲ طبقه‌بندی پیکرگردانی «درخت - انسان» و «انسان - درخت» در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان

یکی از پربسامدترین باورهای اسطوره‌ای موجود در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان، باور کهن و اسطوره‌ای پیکرگردانی «درخت - انسان» و «انسان - درخت» است. این باور به دو صورت دیده می‌شود: پیکرگردانی «درخت - مرد» و «مرد - درخت» و پیکرگردانی «درخت - زن» و «زن - درخت». در ادامه، نمونه‌هایی از هر یک از این دسته‌ها در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان به همراه ذکر نمونه‌های اساطیری آنها در اساطیر ملل؛ به ویژه اساطیر ایران، هند، بین‌النهرین، یونان، روم، مصر و دیگر اساطیر آفریقایی ارائه می‌شود.

الف - پیکرگردانی «درخت - مرد» و «مرد - درخت» در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان و نمونه‌های اساطیری آن

پیکرگردانی «مرد - درخت» و «درخت - مرد» محور اصلی بسیاری از اساطیر است و یکی از پربسامدترین باورها به شمار می‌رود. در این حالت، انسان در زندگانی خود یا پس از مرگ، از پیکر انسانی خود خارج شده به پیکر درخت درمی‌آید و به هیأت باشندگان نباتی و گیاهی پدیدار می‌گردد. در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان نیز این امر به کرات دیده می‌شود.

پیکرگردانی «مرد - درخت» و «درخت - مرد» در اساطیر، گاه حاصل علاقه و ترحم ایزدان و خدایان، گاه بر اثر مرگ مظلومانه‌ی یک ایزد، گاه حاصل خشم و زمانی به منظور فریب دیگر ایزدان برای نیل به مقاصد و اهداف است.

— پیکرگردانی حاصل علاقه و ترحم ایزدان و خدایان

در بسیاری از اساطیر و افسانه‌ها، معمولاً خدایان برای نشان دادن علاقه، ترحم و پشیمانی و ندامت خویش نسبت به دیگران آنها را به شکل درخت تغییر می‌دادند. این نوع پیکرگردانی در مورد حیوانات نیز دیده می‌شود.

در قصه‌های هرمزگان شواهدی معدود از این نوع پیکرگردانی دیده می‌شود؛ از جمله در قصه‌ی «شمسه و سعید»: شمسه برای فرارکردن از پدرش، شاه پریان، خود را به صورت پیرمرد و سعید را به صورت نیشکر درآورد. سربازان به آنها رسیدند و پرسیدند: شما دو جوان را ندیده‌اید که از اینجا بگذرند. شمسه گفت: نه! مدتی است که این نیشکر را کاشته‌ام و هرچه آتش می‌دهم بزرگ نمی‌شود. سربازان دوباره نزد شاه پریان بازگشتند ... در بار سوم شمسه با دیدن سپاهیان، سعید را به صورت گندم و خودش را به صورت پیرمرد درآورد (سعیدی، 1386: 35).

در شواهد فوق شمسه، دختر شاه پریان، از روی علاقه، ترحم و دلسوزی به منظور نجات پسر قصه، سعید را به صورت نیشکر و بار سوم به صورت گندم در می‌آورد. از دیگر نمونه‌های این گروه می‌توان به پیکرگردانی مرد به گیاه نی در کتاب افسانه‌های مردم هرمزگان اشاره کرد.

در قصه‌ای دیگر از کتاب هفتاد افسانه چنین آمده است:

«پسر شب‌ها از کنده‌ی درخت بیرون می‌آمد و روزها خود را از انظار مردم پنهان می‌کرد.» (قتالی، 1389: 252)؛ در این قصه پیکرگردانی درخت - مرد به چشم می‌خورد.

یا در قصه‌ای دیگر: روزی روزگاری، پادشاهی بود که یک سلمانی (آرایشگر) مخصوصی داشت. او از شهری دور می‌آمد، سر پادشاه را اصلاح می‌کرد و به شهرش بازمی‌گشت. این پادشاه دو شاخ کوچک بر روی سرش داشت که هیچکس جز سلمانی از آن آگاهی نداشت. کم‌کم آن مرد از محفوظ داشتن آن راز بزرگ در سینه خسته شد؛ بنابراین، طاقت نیاورد و سرش را در چاه فرو کرد و راز دلش را به چاه گفت: پادشاه دو شاخ دارد، و هر روز می‌رفت و این جمله را تکرار می‌کرد تا روزی که در آن چاه درخت کاشی (نی) رشد کرد و بزرگ شد. بعد از مدتی چوپانی از کنار چاه گذشت و از آن نی ساخت. هنگامی که چوپان شروع به نی زدن نمود، از آن نی، نوا و صدایی بیرون می‌آمد که پادشاه دو شاخ دارد (همان: 146 و 147)؛ در اینجا گیاه از افشای راز درون مرد به وجود می‌آید، پس با مرد یکسان انگاشته می‌شود.

در اساطیر سایر ملل نیز نمونه‌هایی از این پیکرگردانی - حاصل علاقه و ترحم - به چشم می‌خورد؛ چنان که رئا مادر ایزدان، تیتان لسیئوس را که تحت تعقیب ژوپتر قرار گرفته بود به درخت انجیر بدل کرد (اسماعیل‌پور، 1389: 569)، یا سیبل^۸ که پس از کشتن رقیب خود و مثله کردن آتیس^۹ پشیمان شد، آتیس را به درخت کاج مبدل کرد (اسمیت، 1383:

^۸ Cybele

^۹ Attis

^{۱۰} Melus

^{۱۲} Crocos

^{۱۳} Carpos

348)، «سپاریوس از روی بی احتیاطی، حیوانی را با زوبین کشت . وی از شدت اندوه حاضر به مرگ شد و از خدا خواست که عنایتی درباره‌ی او کرده، اجازه دهد اشک او همیشه جاری باشد . خدایان او را به سرو، درخت اندوه، مبدل ساختند.» (همان: 229). مکون جوانی آتنی است که دمتر او را دوست می داشت پس او را به یک بوته‌ی شقایق بدل کرد (همان: 564)، ملوس^{۱۴} خود را به دار آویخت و آفرودیت که به حال او رقت آورده بود ، او را به میوه‌ی سیب مبدل ساخت (همان: 565)، کروکوس^{۱۵} دلباخته‌ی یکی از پریان به نام سمیلاکس شد، ولی سمیلاکس به این دلبستگی پاسخی نداد و ایزدان او را به بوته‌ی زعفران مبدل کردند (همان: 295). در پولینزی، آسمان و زمین به هم چسبیده بود؛ به گونه‌ای که فرزندان شان قادر نبودند در فضای تاریک میان آن ها آزادانه حرکت کنند. سرانجام یکی از فرزندان به نام تانه خود را به شکل درخت درآورد تا از این طریق، آسمان را با فشار بالا ببرد (کاوندیش، 1390: 499). در اساطیر یونان و رم، کالاموس^{۱۶} پس از مرگ کارپوس^{۱۷}، از شدت تأثر در کنار همان رود به صورت یک نی درآمد و کارپوس به یک میوه‌ی صحرایی مبدل شد (گریمال، 1378: 155)، یوپیترو و مرکوری^{۱۸} به شکل مسافرانی آدمی شکل درآمدند و به شهری رفتند . علی رغم وظیفه‌ی مهمان نوازی، درب تمامی خانه‌ها بر روی آن ها بسته بود. سرانجام به کلبه‌ی حقیرانه‌ی فیلمون و بائوکیس درآمدند. آن ها تنها غذای خود و بهترین چیزهای موجود خود را برای آنان آوردند. ایزدان سیلی روا ساختند و تمام خانه‌های منطقه را در آب فرو بردند و خانه‌های آن دو را به معبدی بزرگ تبدیل کردند. فیلمون^{۱۹} و بائوکیس^{۲۰} باقی عمر خود را در معبد گذراندند و در پایان عمر به دو درخت تبدیل شدند که در آن جا و در کنار هم، به رشد خود ادامه می دادند (کاوندیش، 1390: 232). در افسانه‌ای ژاپنی، دو درخت به هم پیچیده و زیبای کاج، دلدادگانی است که به هیأت درخت درآمدند؛ بدین صورت که دو دلداده‌ی جوان، از روستای خود آواره شدند تا شب فرا رسید . دختر و پسر از بیم ملامت خویشان، تمام شب یکدیگر را در آغوش کشیدند و صبح به هیأت دو درخت زیبای کاج درآمدند؛ درختانی که یکدیگر را در آغوش کشیده اند (پیگوت، 1373: 23). در اساطیر مصر، «تن مرده‌ی اوزیریس را درخت گزی در دل خود جای داد و درختی کشتن شد.» (ایونس، 1375: 209). در اسطوره‌های آمریکایی، مرد نخستین از پاره‌ای سنگ سرخ رنگ چپق به وجود آمد و همچون درختی سستبر شد و سالیانی دراز بر او گذشت و پیر شد (بیرلین، 1389: 80) و موارد دیگر^(۱).

— پیکرگردانی حاصل خشم ایزدان و خدایان

یکی دیگر از دلایل پیکرگردانی «درخت- مرد» و «مرد- درخت» در اساطیر ملل، خشم خدایان است . در این حالت خدایان برای نشان دادن خشم خود یا خود را به صورت درخت ظاهر می ساختند؛ یا افراد را به صورت درخت تغییر می دادند.

¹⁴ Mercure

¹⁵ Philemon

¹⁶ Baucis

⁵ Calamos

نمونه‌ای از این پیکرگردانی را در قصه‌ی زیر می‌توان مشاهده کرد:

روزی از روزها درویش (اسب) به در قصر پسر پادشاه رفت و احمد شاه در را باز کرد. درویش به او گفت: برو مادرت را صدا کن. زمانی که دختر پادشاه آمد، درویش خودش را به او معرفی کرد و گفت: من همان اسب هستم و می‌خواهم تو را به کوه و دریا بفرستم و شکل تو را تغییر بدهم. پس اسب، دختر پادشاه را که عاشق او بود به شکل آهو درآورد و خودش تبدیل به تنه‌ی درختی شد و مدت طلسم تا یک سال طول کشید (سعیدی، ۱۳۸۶: ۲۰۵)؛ در این داستان، دو صورت پیکرگردانی «حیوان - مرد» و «مرد - درخت» به چشم می‌خورد. اسب، مردی است که شیفته‌ی دختر پادشاه شده و چون دختر پادشاه از پذیرفتن عشق او ابا کرده، از روی خشم یک بار خود را به هیأت درویش سپس به هیأت تنه‌ی درخت، و دختر را به صورت آهو مبدل می‌سازد.

نمونه‌ی این نوع از پیکرگردانی - حاصل خشم - را می‌توان در اسطوره‌ی یونانی نرسی سوس^{۱۷} مشاهده کرد. «نرسی سوس (گل نرگس) جوان زیبایی بود که شیفته‌ی چهره‌ی زیبای خود بود؛ و برای تمتع از زیبایی خویش، هم‌پیشه به کنار چشمه می‌رفت و خود را در آب تماشا می‌کرد. آفرودیت براو خشم گرفت و او را در آب غرق کرد و جسد جوان به شکل گل نرگس درآمد.» (رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۴۱۲). در اساطیر یونان و رم، اپی‌ملیدها^{۱۸} نزدیک محراب خود به رقص مشغول بودند، شبانان آن‌ها را استهزاء کرده و مدعی شدند که بهتر از آن‌ها خواهند رقصید، ولی از عهده‌ی این کار بر نیامدند و الهه‌ها آن‌ها را به صورت درخت در آوردند (گریمال، ۱۳۸۷: ۲۸۸)، یکی از باکانت‌ها به نام آمبروسیا^{۱۹} بر اثر خشم ایزدان به بوته‌ی انگوری مبدل شد (همان: ۵۳۰) و موارد دیگر^(۲).

— پیکرگردانی به منظور فریب ایزدان و خدایان

گاه پیکرگردانی به منظور فریب ایزدان، با هدف گریز از آن‌ها و نیل به مقاصد و اهداف مختلف صورت می‌گیرد. در قصه‌های هرمزگان شواهدی معدود از این نوع پیکرگردانی دیده می‌شود:

پادشاهی بود که تنها یک فرزند دختر داشت. دختر به سن ازدواج رسید و خواستگاران فراوانی داشت. پادشاه گفت: من دخترم را به کسی می‌دهم که ملای جادوگر را به نزد من بیاورد. هیچ کس جرأت این کار را نداشت تا این که پسری عاشق دختر شد. جوان خود را به شکل پرنده در آورد و به آسمان پرید، ملا نیز به صورت شاهین شلو او را دنبال کرد. جوان به روی سر پادشاه نشست و تبدیل به تاج پادشاه شد. ملا خود را به صورت چنگ زن در آورد و به عنوان دستمزد از پادشاه تاج پادشاهی اش را طلب کرد. پادشاه عصبانی شد و تاج را بر زمین زد، تاج تکه تکه شد و تبدیل به ارزن گردید. ارزن‌ها در همه جا پخش شد و یک دانه که همان خواستگار بود در کفش پادشاه افتاد. ملا خود را به صورت خروس در آورد و ارزن‌ها را خورد. جوان خواستگار به صورت شغالی درآمد و او را از بین برد (سعیدی، ۱۳۸۶: ۱۹۹ و ۲۰۰)؛ در شواهد فوق هر دو صورت پیکرگردانی «مرد - درخت» و «مرد - حیوان» به چشم می‌خورد. در این قصه

¹⁷ Narcisse ¹⁸ الهه‌های حامی گوسفندان ¹⁹ Ambrosia

مرد با هدف وصلت با دختر پادشاه، در راستای تحقق شرط پدر می کوشد و هر بار خود را به سیمای پرنده، تاج پادشاه و دانه‌ی ارزن مبدل می‌سازد و بدین وسیله ملکا را فریب داده، او را به قتل می‌رساند.

نمونه‌هایی از این نوع پیکرگردانی در اساطیر سایر ملل نیز به چشم می‌خورد. در اساطیر سرخ پوستان شمال آمریکا، چیبیبوس^{۲۰} به دست پلنگ زیر آب کشته می‌شود. نانابوش^{۲۱} نیز خود را به شکل کنده‌ی درختی در می‌آورد و پیش از آن که آنان از خطر آگاه شوند چندین پلنگ از آن‌ها را می‌کشد (کاوندیش، ۱۳۹۰: ۴۰۱). ستس^{۲۲} از جمله پادشاهان مصری است که برای فریب سایر ایزدان، می‌توانست خود را به صورت هر موجودی که بخواهد؛ حیوان یا درخت یا سایر عناصر طبیعت چون آتش و آب در آورد (گریمال، ۱۳۷۸: ۱۸۱)، پروته^{۲۳} نیز از جمله ایزدان دریایی است که به تدریج به صورت شیر، مار، یوزپلنگ، آب، درخت و ... درآمد (همان: ۷۸۴).

— پیکرگردانی حاصل مرگ مظلومانه‌ی یک انسان یا قهرمان

گاه پیکرگردانی حاصل مرگ مظلومانه‌ی یک انسان است؛ بدین صورت که فرد بی‌گناهی کشته می‌شود و از خون او گیاه یا درختی می‌روید. در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان تنها یک صورت از این نمود دیده می‌شود. در روستایی، زن و مردی زندگی می‌کردند که صاحب دو فرزند بودند، یکی دختر و دیگری پسر. روزی مادر بچه‌ها دار فانی را وداع گفت. به ناچار پدرشان زن دیگری اختیار کرد. نامادری با بچه‌ها بد بود و به سبب همین بدی پسرک را کشت و قطعه قطعه کرد و او را در آب جوش انداخت. خواهر پسرک که نظاره‌گر ماجرا بود، استخوان‌های او را جمع کرد، در پارچه‌ای پیچید و کنار گلی گذاشت. آن استخوان‌ها بعد از چند روز تبدیل به بلبل شدند (سعیدی، ۱۳۸۶: ۵۵)؛ در این قصه پسر داستان با مظلومیت به قتل می‌رسد و با به خاک سپردن استخوان‌ها در کنار شاخه‌ی گل، روح پسر به جای گیاه در پیکر پرنده‌ای حلول می‌کند.

پیکرگردانی «مرد - درخت» در اساطیر ایرانی با مرگ مظلومانه‌ی سیاوش به عنوان ایزد نباتی، و تداوم راه او در حیات کیخسرو متجلی می‌شود و در پرتو تناسخ، گیاه پرسیاووشان به وجود می‌آید (زمردی، ۱۳۸۵: ۶۴). همچنین رویش درخت انار از خون فرهاد و باور امروزی رویش لاله^(۳) از گور شهیدان، با این اسطوره مطابق است.

«در افسانه‌ی شیرین و فرهاد کردی، وقتی فرهاد کوه بیستون را برای رسیدن به وصال شیرین هموار می‌کند، پیرزنی خبر مرگ شیرین را بدو می‌دهد و فرهاد با کلنگی که در دست دارد خود را می‌کشد. در این روایت، گور پیرزن در حد فاصل گور شیرین و فرهاد قرار دارد و از گور پیرزن خار درآمده است که سد راه شیرین و فرهاد است؛ و در روایت دیگر از گور شیرین و فرهاد هر یک لاله‌ای سر بر می‌آورد و به سوی هم می‌خزند و خاری که از گور پیرزن برآمده، مانع رسیدن دو لاله به یکدیگر است.» (هینلز، ۱۳۸۳: ۴۶۲).

در اساطیر یونان، از خون بر زمین ریخته‌ی هیاسن توس سنبل، و از خون دیونیزوس و آژدیس تیس درخت انار، از خون آژاکس سنبل، از خون پیکولوس گیاه مولی، از خون ناریسیس، گل نرگس می‌روید. در اساطیر روم، از خون آتیس

²⁰Chibiabos ²¹Nanabush ²²Cetes ²³Protee

بنفشه و در افسانه‌ای ژاپنی، از گور پسر، گیاه میسکانتوس سر بر می‌آورد. در اساطیر مصر، از خون باتا درخت پرسی و در اساطیر بین‌النهرین، از خون پیرام درختی با میوه‌های سفید روید.

هیاسن توس^{۲۴} بسیار زیبا و آپولن عاشق او بود. یک روز که این دو مشغول پرتاب دیسک بودند، باد دیسک را از راه خود منحرف کرد و بر اثر اصابت آن به سنگ، صفحه به جانب هیاسن توس برگشت و چنان به سر او خورد که او را کشت. خونی که از بدن او جاری شد به گل سنبل مبدل گشت (گریمال، 1378: 431)، آژدیس تیس^{۲۵}، آتیس و پیروان او را دیوانه کرد و آتیس آلت خود را برید و درسایه ی درخت کاجی مُرد. سی بیل تن او را به خاک سپرد. از خونی که از آتیس جاری شد، بنفشه‌هایی پیرامون آن کاج روید (پرون، 1381: 168 و 167)، از خون آژاکس^{۲۶} در ایلپاد هومر، گل سنبل روید (اسمیت، 1383: 20)، هلیوس، پدر سیرسه، پیکولوس^{۲۷} را کشت و از خون او گیاه مولی روید (گریمال، 1378: 741). بنا به روایتی دیگر، نارسیس به دست مردی به نام اپوپز کشته شد و از خون او گلی به نام نرگس روی ید(همان: 607)، بر تربت پولیدروس، از زوبین هایی که بدن جوان را سوراخ کرده، درخت هایی روییده است (همان: 758). در افسانه‌ای ژاپنی، دختری که معشوقش او را رها کرده بود خود را در رود غرق کرد. پسر نیز غم زده از آزدن دختر، خود را در همان رود غرق کرد و از گور او گیاه میسکانتوس سر برآورد (پیگوت، 1373: 30). در اسطوره‌ی مصر، باتا برای انتقام گرفتن از همسرش به هیأت درخت پرسی در می‌آید. زن پس از دانستن این امر، فرعون را راضی می‌کند که درخت را قطع نماید و از چوب آن مبل و اثاثیه بسازد. هنگامی که نجاران مشغول کارند، یک تراشه‌ی چوب از آن کنده شده، وارد دهانش می‌گردد و او بلافاصله آبستن می‌شود (هارت، 1374: 101). در بابل، پیران و تیسبه دلباخته‌ی یکدیگر بودند که پدرانشان با زناشویی آن‌ها مخالفت می‌کردند. آن دو در زیر یک درخت توت سفید قرار ملاقات گذاشتند. تیسبه زودتر از دلداده رسید و شیری او را غافلگیر کرد. او گریخت، ولی روسری‌اش بر زمین افتاد و به خون جانور آغشته شد. پیرام با دیدن روسری خونین تیسبه پنداشت که شیر او را دریده است؛ پس در زیر همان درخت توت با خنجری به زندگی خود پایان داد و همان دم میوه های سفید درخت به سرخی خون گراییدند (اسمیت، 1383: 165). در برزیل، مردی جوان که مظنون به آدم‌خواری است به دست اهالی قبیله‌ی خودش کشته می‌شود و آن گاه به درخت نخل بدل می‌گردد (اسماعیل‌پور، 1389: 130) و موارد بسیار دیگری که در پی‌نویس بدان اشاره شده است⁽⁴⁾.

در قصه‌های عامیانه رویش گیاه همیشه از خون قهرمان بی‌گناه و مظلوم نیست. به ندرت قهرمان ظالم و منفور هم به گیاه مبدل می‌شود؛ برای نمونه، در قصه‌ی «مَم و زین» از خون قهرمان بدجنس قصه‌خار می‌روید؛ یا در قصه‌ی «بی‌بی-چتن تن» نیز دیوی در ته دریا گم می‌شود و به صورت چناری سبز بالا می‌آید. دریا خشک می‌شود و تنها چنار می‌ماند؛ چنان که بر طبق اسکندرنامه‌ی کبیر نیز، هر دیوی که کشته شود و خون آن بر زمین فرو ریزد از هر نقطه‌ی خون او دیوی دیگر پدیدار می‌شود (افشاری، 1387: 66)؛ یا رویش خار از گور پیرزن در قصه‌ی شیرین و فرهاد کردی که در یکی از شواهد فوق بدان اشاره شد.

²⁴ Hyacinthos ²⁵ Ajax ²⁶ Agdistis

iPicoloo^s ²⁷

ب- پیکرگردانی «درخت - زن» و «زن - درخت» در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان و نمونه‌های اساطیری آن

پیکرگردانی «زن - درخت» و «درخت - زن»، محور اصلی بسیاری از اساطیر است. تبدیل شدن از پیکر انسانی به پیکر گیاهی، روند تکامل آفرینش از انسانی به نباتی و بالعکس را نشان می‌دهد. در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگانی‌ها شواهد معدودی از پیکرگردانی «زن - درخت» و «درخت - زن» به چشم می‌خورد.

بیشتر اشاره شد که پیکرگردانی تابع حالت مهر و کین و روابط پیش از دگرگونی است؛ بدین صورت که گاه حاصل علاقه و ترحم ایزدان و خدایان، گاه بر اثر مرگ مظلومانه‌ی یک ایزد، گاه حاصل خشم و زمانی به منظور فریب سایر ایزدان برای نیل به مقاصد و اهداف متفاوت است.

- پیکرگردانی حاصل علاقه یا ترحم ایزدان و خدایان

در بسیاری از اساطیر و افسانه‌ها، معمولاً خدایان برای نشان دادن علاقه، ترحم و پشیمانی و ندامت خویش نسبت به دیگران، آن‌ها را به صورت درخت تغییر می‌دادند.

در قصه‌های هرمزگان شواهد محدودتری از این پیکرگردانی دیده می‌شود:

مادر خدیجه وقتی به درخت می‌رسد، خدیجه را می‌بیند که از تنه‌ی درخت خارج می‌شود. مادر و دختر با دیدن هم یکدیگر را در آغوش می‌گیرند (رستم نژاد، 1381: 51)؛ در این قصه گویی درخت به زن تبدیل می‌شود، پس نمودی از پیکرگردانی «درخت - زن» به چشم می‌خورد.

چهار مرد برای پیدا کردن کار از شهر ری به شهر دیگر رفتند. یکی از آن‌ها نجار، دیگری خیاط، سومی زرگر و چهارمی ملا بود. آنها برای نگهداری از متاعی که به همراه داشتند، هر کدام به نوبت نگهبانی دادند. اولین قرعه به نام نجار افتاد. او تکه‌ی چوبی یافت و از آن تندیس زن بسیار زیبایی ساخت. نوبت به خیاط رسید. او نیز لباس را در ذهن طراحی کرد، با دست دوخت، و آن را بر تن مجسمه پوشاند. زرگر نیز برای تکامل زیبایی تندیس، زیورآلاتی ساخت و به گردش آویخت. نوبت به ملا رسید او با مشاهده‌ی تندیس آن قدر در دعایش اصرار ورزید تا این‌که مجسمه تبدیل به یک انسان روح دار شد. صبح که همه‌ی آنها بیدار شدند، دختر زیبایی یافتند (قتالی، 1389: 213 و 214). در این قصه پیکرگردانی «درخت - زن» به چشم می‌خورد.

در اساطیر سایر ملل نیز نمودهایی از این پیکرگردانی به چشم می‌خورد. در اساطیر یونان و روم، میرا²⁸ به سبب نفرین آفرودیت، گرفتار عشق پدر شد و پس از آن به یاری دایه‌ی خود هیپولیت²⁹، دوازده شب با تئیس هم بستر گشت و در شب دوازدهم، پدر از نیرنگ دختر خود آگاه و با شمشیری آخته به تعقیب وی پرداخت. خدایان میرا را به هیأت درختی که همانا درخت مر است، درآوردند (پرون، 1381: 161)، «پی تئیس خود را در اختیار پان گذاشت و بوره از روی حسد وی را از فراز تخته سنگی به پایین پرتاب کرد. زمین که از این عمل متأثر شده بود، جسد او را به درخت کاجی مبدل ساخت.» (همان: 747). پان در کنار رود لادون به یکی از پریان به نام سیرنکس³⁰ برخورد و در پی او افتاد. سیرنکس

²⁸ Myrrha ²⁹ Hippolyte ³⁰ Syrinx

31 Clytia

خود را به رودخانه انداخت و رودخانه او را به نی بدل کرد (اسمیت، 1383: 312)، «خورشید که ابتدا به کلیسکل^{۳۱} عشق می‌ورزید او را به خاطر عشق دختر جوان دیگری رها می کند. کلیتا که تسلی نمی یابد، از رنج فراق فرو می شکند و تبدیل به آفتاب پرست می شود؛ گلی که همواره به دور خورشید می چرخد آن چنان که به دور معشوقی گم شده می - چرخند.» (شوالیه/گربران، 1378: 208). کیسوس نام پری است که با چنان بی قیدی در جشن دیونیزوس^{۳۲} رقصید و در برابر ایزد مزبور بیهوش افتاد و مرد . دیونیزوس نیز او را که بی هنگام جان سپرده بود، به پیچک تبدیل کرد (اسماعیل پور، 1389: 572). در اساطیر ماداگاسکار، مرد برای رهایی از تنهایی ، تندیس دختری زیبا را از چوب تراشید . مرد دوم دلباخته‌ی این تندیس شد؛ اما از برهنگی او یکه خورد و تندیس را با لباسی از گل پوشاند. مدتی بعد زنی تصادفاً از آن جا گذشت و تندیس را با خود به خانه برد و از آفریننده خواست که بدان جان بخشد . زن تندیس را کنار خود در رختخواب خواباند و صبح تندیس به دختری زنده مبدل شد (بیرلین، 1389: 68)، «خدایان، ای جیالی و خواهرش را که در مرگ برادر خود بسیار غمگین بودند، به شکل درختی خودرو و سریع الرش درآوردند و اشک‌های آنان را به صمغ آن درخت تبدیل کردند.» (رستگار فسایی، 1383: 413). هسپریدها - که الهه‌های مأمور نگهداری سیب‌های زرین بودند - پس از آن که میوه‌های زرین را از دست دادند، از شدت ناامیدی به درختی تبدیل شدند . این درخت‌ها عبارتند از: سپیدار، نارون و بید (پروخالقی، 1380: 123). در افسانه‌ای ژاپنی، دو درخت به هم پیچیده و زیبای کاج ، دلدادگلفی است که به هیأت درخت درآمدند؛ بدین صورت که دو دلداده‌ی جوان، از روستای خود آواره شدند تا شب فرا رسید. دختر و پسر از بیم ملامت خویشان تمام شب یکدیگر را در آغوش کشیدند و صبح ب ه هیأت دو درخت زیبای کاج درآمدند؛ درختانی که یکدیگر را در آغوش کشیده‌اند (پیگوت، 1373: 23).

از جمله موارد دیگر پیکرگردانی در اساطیر یونان و روم؛ تبدیل شدن کالاموس به درخت نی، پلاتانوس به درخت چنار، کاریا به درخت گردو، هادس به درخت کبوده‌ی سفید، سی پاریس به سرو، مانت به گیاه نعنای، خواهران فائتون به سپیدار، اسمیرنا به مرمکی، دریوپه به سپیدار، بوسیس و فیلمون به بلوط و یزفون، ای ذر به پوپلار، دختر پنئوس به درخت غار، مادر خیرون به زئفون، اسمیلاکس به عشب‌ی اروپا و پیکرگردانی سمله به پیچک است.

«کالاموس پس از مرگ کارپوس از شدت تأثر، در کنار همان رود به صورت یک نی در آمد و کارپوس به یک میوه ی صحرائی که هر سال می میرد و دوباره زنده می شود، مبدل گردید.» (گریمال، 1378: 23). «پلاتانوس^{۳۳}، یکی از خواهران الوئیده‌ها بود، و پس از مرگ دو برادر خ ود به درخت چناری تبدیل یا فت.» (همان: 747). «کاریا، دختر جوانی است از اه‌الی لاکونی که به درخت گردویی مبد ل شد.» (همان: 167). «سی‌پاریسی^{۳۴}، دختران اتئوکل، پادشاه اورکومن هستند که در جشنی که به افتخار دمتر و کویره برپا شده بود، در حال رقص به چشمه ای افتاده و در آن غرق شدند، ولی زمین از روی شفقت آن ها را به درختان سرو مبد ل کرد.» (همان، 229). «هادس عاشق لوسه شد و او را با خود به اقامتگاه ارواح برد، ولی چون لوسه عمر جاوید نداشت ، در موعده مقرر مرد و هادس برای جاودان ساختن او، وی را به یک درخت

Dionysos³²

کبوده‌ی سفید که در چامپز الیسز قرار داشت ، مبدل ساخت.» (همان: 512). مانته یکی از الهه های مورد علاقه ی هادس بود، ولی پرسفون از روی حسادت به بدرفتاری با او پرداخت و هادس عاقبت او را به گیاه نعناع مبدل ساخت (همان: 573)، زئوس فائتون^{۳۵} را به ضرب صاعقه می کشد و جسد او را به رود اریدان یا پو می افکند و خواهران سروگوار فائتون در سوگ برادر چندان گریه می کنند که به درخت سپیدار تبدیل می شوند (پین سنت، 1379: 67)، اسمیرنا به پدرش تئیس علاقه مند شد و از شدت این عشق سر به کوه و جنگل گذاشت . سرانجام دل آفرودیت به رحم آمد و او را به صورت بوتهی معطر «مرمکی» درآورد که به نام او شهرت یافت (گریمال، 1378: 118)، خواهران فائتون جسد وی را گرفته، مراسم عزای او را به جا آوردند و چندان بر او گریستند که به درخت سپیدار مبدل شدند (همان: 717)، روزی دریوپه^{۳۶} تصمیم گرفت در نزدیکی معبدی که پسرش به افتخار آپولون ساخته بود به یاد مصاحبان سابق خود، هامادریاده^{۳۷} قربانی کند، ولی آن ها او را ربوده در جمع خود جای دادند. در مکانی که وی ربوده شده بود، یک درخت سپیدار روئید (همان: 264)، فیلمون و بوسیس پس از آن که روزگار درازی زندگی کردند و به آستانه ی مرگ رسیدند، بر روی پله های پرستشگاه، فیلمون به یک درخت بلوط بلند و بوسیس به یک درخت زیزفون پرنجوا بدل شدند (اسمیت، 1383: 282)، «ای ذر پس از مرگ برادرش فائتون به شکل درخت پوپلار در آمد که از آن صمغ چون اشک ترشح می کند.» (رستگار فسایی، 1383: 413). دختر پئئوس، ایزد رود که آپولون شیفته اش شد و تعقیبش می کرد؛ از پری به نام دافنه ، تقاضای کمک کرد و به درخت غار تبدیل شد (اسماعیل پور، 1389: 573)، مادر خیرون از فرط ناراحتی زادن غول، از ایزدان خواست او را به شکل دیگری درآورند؛ پس به شکل درخت زیزفون درآمد (اسمیت، 1383: 204). در اساطیر مصر، «تفئات و شو، خواهر و برادری هستند که یک روح در دو بدنند و جالب این است که تفئات آب حیات می بخشد و اشک های او در فراق شوهرش به صورت گیاهی خوشبو در می آید.» (رستگار فسایی، 1383: 128). هرا^{۳۸}، همسر زئوس، به شکل پرستاری درآمد و به سمله پیشنهاد کرد که باید از زئوس بخواهد که خود را در برابر او و برهنه کند؛ وقتی زئوس چنین کرد شعله های آسمانی سمله را در کام خود گرفت و نزدیک بود بچه را بکشد، اما ناگهان از او پیچکی روئید (اسماعیل پور، 1389: 572)، در روایتی یونانی «دختر جوان، به ماهی کوچک زرینی و سپس به درخت لیمویی تبدیل می شود.» (الیاده، 1389: 290)، اسمیلاکس^{۳۹} بر اثر عشق بازی با جوانی به نام کروکوس به گیاهی موسوم به عشب اروپا مبدل شد (گریمال، 1378: 217) و موارد دیگر⁽⁵⁾.

– پیکر گردانی حاصل خشم ایزدان و خدایان

یکی دیگر از دلایل پیکر گردانی «درخت- زن» و «زن- درخت» در اساطیر ملل، خشم خدایان است؛ در این حالت خدایان برای نشان دادن خشم خود یا خود را به صورت درخت ظاهر می ساختند یا افراد را به صورت درخت تغییر می دادند.

³⁶ Dryope

³⁵ Phaeton

³⁴ Cyparissi

³³ Platanos
⁵ Hamadryades

³⁸ Hera

³⁹ Smilax

این نوع پیکرگردانی در اساطیر ملل به وفور دیده می شود، حال آنکه در قصه های عامیانه ی هرمزگان - آن چه در این پژوهش بیان شده است - شواهدی از آن وجود نداشت.

در این جا به ذکر نمونه هایی از این نوع پیکرگردانی در اساطیر سایر ملل می پردازیم. در اساطیر یونان و روم، روزی دریاپه چشمش به درختی افتاد که گلهای شغافی داشت. چند عدد از آن ها را برای سرگرمی کودکش چید. او غافل از آن بود که درخت مزبور، پیکر لوتیس الهه ای است که تغییر شکل یافته و به آن صورت درآمده است. به جای شاخه ی گل هایی که او چید، شاخه های جوان دیگری رویید و الهه ی مزبور که متغیر شده بود، او را به درختی شبیه خود تبدیل کرد (گریمال، 1378: 265)، کاریا، لیکو و ارفه دختران دیون، یکی از پادشاهان لاکونی، است که به خاطر کنجکاوی بیش از حد، آپولون و دیونیزوس دو خواهر را به تخته سنگ تبدیل و کار یای محبوب را نیز به صورت درخت گردویی پربار مبدل کردند (همان: 257)، پوزئیدون^{۴۰} سایر الهه ها را به وسیله ی ریشه ی درخت در زمین ثابت کرد و برای مدتی آن ها را به درختان سپیدار مبدل ساخت (همان: 871) و موارد دیگر⁽⁶⁾.

- پیکرگردانی به منظور فریب ایزدان و خدایان

گاه پیکرگردانی به منظور فریب ایزدان برای نیل به مقاصد و اهداف مختلف صورت می گیرد. این نوع پیکرگردانی در اساطیر ملل به وفور دیده می شود، حال آن که در قصه های عامیانه ی هرمزگان شواهدی از آن مشاهده نشد. در این جا به ذکر نمونه هایی از این نوع پیکرگردانی در اساطیر سایر ملل می پردازیم. در اساطیر یونان و روم، پی تیس الهه ای است که پان وی را دوست می داشت. پی تیس برای فرار از هم آغوشی با او، از مقابله ی گریخت و به درخت کاجی مبدل شد (گریمال، 1378: 747)، «چون آپولون به تعقیب دافنه پرداخت، دافنه پا به فرار گذاشت و در لحظه ای که نزدیک بود به دست آپولون بیفتد، از پدر خ و د خواست که او را تغییر شکل دهد؛ بنابراین، به صورت خرزهره که گیاه مورد علاقه ی آپولون بود درآمد.» (همان: 228). «لوتیس^{۴۱} از پریان بود و همیشه از دست ایزد پریاپ^{۴۲} که در پی او بود تا از او کام بگیرد، می گریخت. یک روز که چیزی نمانده بود پریاپ بر او دست یابد او خود را به بوته ی لوتوس بدل کرد.» (اسمیت، 1383: 318). در اساطیر رومی، دافنه پری است که به درخت برگ بو تغییر شکل یافت تا از خواسته های آپولون بگریزد (کاوندیش، 1390: 230)، تیس برای فرار از پله خود را به صورت آتش، آب، باد، درخت و ... درآورد (گریمال، 1378: 696). در قصه ی پریان فیودور وودوویچ و ایوان وودوویچ، خواهران ازدها در هنگام تعقیب قهرمان قصه خود را به صورت چاه، درخت سیب و ... درآوردند (پراپ، 1371: 162) و موارد دیگر⁽⁷⁾.

- پیکرگردانی حاصل مرگ مظلومانه ی یک انسان یا قهرمان

در بسیاری از اساطیر و افسانه ها پیکرگردانی «زن - درخت» و «درخت - زن» بر اثر مرگ مظلومانه ی یک انسان است؛ این امر نشان دهنده ی آن است که روح انسان مقتول در گیاه حلول کرده و در آن می زید. در قصه های عامیانه ی هرمزگان تنها یک صورت از این پیکرگردانی مشاهده می شود:

Poseidon⁴⁰Lotis⁴¹Priape⁴²

مردی قصد داشت با شتر از رودخانه بگذرد، ناگهان چشمش به دو دختر افتاد. جلو رفت و به آن ها گفت: هر کس می‌خواهد او را با شترم از رودخانه عبور دهم باید مرا بهیسد. فرشته پذیرفت و او را بوسید، اما لیلای زیر بار نرفت. فرشته از ترس این که خواهرش او را رسوا کند لیلای را به رودخانه انداخت؛ لیلای به درخت نی تبدیل شد. سال‌ها گذشت، روزی برادر لیلای گوسفندان را به چرا برد. درخت نی را دید و از آن نایی ساخت و شروع به نواختن کرد. ناگهان از آن، این نوا بیرون آمد: «بزن کاکا، بزن کاکا که خوش می‌زنی خوش، کاکا هما فرشته که بوس به اشترپون ای دا ای کردی تو رودخانه هوی»

Bezan kākā bezan kākā ke xoš mīzanī xoš kākā hamā freešta ke bos be eštor ponī eydā ey kardī to rodxonaye howī

فرشقاژ ترس این که رازش برملا شود، درخت نی را سوزاند تا کاملاً خاکستر شد. پیرزن آن خاکسترها را جلو منزلش ریخت تا این که از درون آن هندوانه ی بزرگی سبز شد. پیرزن خواست هندوانه را قاچ کند که از درون آن صدایی شنید؛ اینجا زن که دسته، اینجا زن که چشمه، حالا هم این جا را قاچ کن. پیرزن هندوانه را قاچ کرد و از درون آن دختری بیرون آمد. دختر با پیرزن زندگی کرد و سرانجام پسر پادشاه او را دید و به عقد خود درآورد (سعیدی، 1386: 60 و 61).

در شواهد فوق، زن قهرمان داستان هر بار که او را به قتل می‌رسانند، دوباره به صورت درخت درآمده به حیات خود ادامه می‌دهد. همان گونه که اشاره شد، تجلی انگاره ی «درخت - زن» و «زن - درخت» در شکل کهن پیکرگردانی بسیار محدود است و بیشتر به صورت «حیوان - زن» دیده می‌شود. قابل ذکر است که در اساطیر و قصه های کهن سایر ملل تا آن جا که مطالعه شد، پیکرگردانی «درخت - زن» و «درخت - زن» از بسامد بیشتری برخوردار است.

یکی از موضوعاتی که بارها در قصه های عامیانه ی فارسی تکرار شده، این است که قطره ی خون برخی از قهرمانان قصه به گُل یا درخت تبدیل می‌شود. در ایران، داستان شیرین و فرهاد کردی که پیش از این بدان اشاره شد، افسانه ی نی خوش صدا از خراسان، افسانه ی سه خواهر و نی لبک، قصه ی دختر نارنج و ترنج و ... نمونه هایی از این پیکرگردانی را در بر دارد:

در قصه ی دختر نارنج و ترنج، شاهزاده ای به جستجوی درخت نارنج و ترنج می رود تا آن را می یابد. پس از طی ماجراها، میوه ی درخت را می‌چیند؛ و دختر نارنج و ترنج عریان از آن بیرون می‌آید. شاهزاده به دختر دل می‌بازد و او را همراه خود تا نزدیکی کاخ خویش می برد. او را بر شاخ درختی می گذارد و می رود تا برای دختر جامه فراهم کند. هنگامی که شاهزاده می‌رود، کنیزی زشت رو دختر نارنج و ترنج را می‌یابد، سر دختر را می‌برد و خود جایگزین او می‌شود. خون های دختر بر کنار جوی می‌ریزد و ناگاه یک درخت نارنج در آنجا سبز می‌شود (افشاری، 1387: 65). در قصه - ی سه خواهر و نی لبک، سه خواهر بودند که مادرشان کوچک ترین خواهر را بیشتر دوست می داشت. روزی سه خواهر به جنگل می‌روند، دو خواهر بزرگتر خواهر سومی را در جنگل رها می کنند. شیری دختر را می‌درد و خون دخترک بر زمین می‌چکد و به نی تبدیل می‌شود. روزی برادر دختر از آن جنگل می‌گذرد و نی ای می‌بیند که با وزش باد

از آن ناله برمی‌خیزد. پسر نی را بر لب می‌گذارد تا آن را بنوازد، دختر که به نی مبدل گشته، داستان خود را نقل می‌کند و خواهران را رسوا می‌سازد (همان: 66). در افسانه‌ی نی خوش صدا، از خون دختری که به نیرنگ پیرزن، طعمه‌ی شیر می‌شود، نی خوش صدایی پدید می‌آید که راز خود را با دمیدن در نی به نوازنده باز می‌گوید (هینلز، 1383: 462). نظامی نیز به روییدن گیاه از تربت لیلی اشاره کرده است (زمردی، 1385: 450). «در قصه‌های عامیانه‌ی فارسی بارها می‌خوانیم که پسری شاخه‌ی گل سرخی را در جویبار می‌بیند؛ راه جویبار را دنبال می‌کند تا به جایی می‌رسد که می‌بیند دختری را سر بریده‌اند و قطره‌های خون از سر یا گردن او بر آب می‌چکد و به گل تبدیل می‌شود.» (افشاری، 1387: 64)؛ گاه نیز این قطرات بر زمین می‌چکد و به گیاه مبدل می‌گردد.

از جمله موارد دیگر این پیکرگردانی در اساطیر ملل؛ روییدن گل سرخ از خون آفرودیت، درخت الم از گور لائودمیا، درخت نی از خون دختر، درخت گیلان از گور ثو-سوده، روییدن درخت از خون دختر چاگایی، نارنج سرخ از خون زنان مصر است.

در اساطیر یونان و روم، وقتی آفرودیت به سوی آدونیس می‌شتافت، پا بر بوته‌ی گل سپید رنگی گذاشت و خارهای آن پوست لطیفش را خراشید و خون مقدس اش گل سپید رنگ را برای همیشه به رنگ سرخ درآورد (فریزر، 1387: 386). پیشگویان جنگ تروا پیش بینی کرده بودند، نخستین کسی که پای بر خاک تروا نهاد، کشته خواهد شد و پروتسیلاوس^{۴۳} چنین کرد و کشته شد. همسرش لائودمیا از خدایان خواست یا بمیرد یا به او اجازه داده شود یک بار دیگر همسرش را ببیند. خدایان به مرکوری^{۴۴} اجازه دادند شوهر آن زن را به زمین بازگرداند و سه ساعت با همسرش به سر برد. این آرزو عملی شد و این دو نفر تا سه ساعت با هم خوش گذرانیدند و چون سه ساعت با سرعت سپری شد، مرکوری آشکار شد تا شوهر را به دنیای مردگان بازگرداند، اما زن از شدت ناامیدی در جای بمرد و هر دو را در یک گور به خاک سپردند و نومف‌های مهربان، درختان الم (سایه خوش بلند) را بر گور آنان رویانیدند؛ و این درختان آن چنان رشد کردند که از فراز آن ها می‌شد شهر تروا را دید (رستگار فسایی، 1383: 418)، هفت برادر، خواهر خود را به هفت تکه تقسیم می‌کنند تا او را بخورند. جوان ترین برادران نمی‌تواند این کار را انجام دهد، تکه اش را به خاک می‌سپارد و از آن یک نی می‌روید (الیاده، 1389: 289). در اساطیر ژاپنی، پیرزنی به نام ثو-سوده، زنی مهربان بود که در خان‌هی اربابی، دایه‌ی دختر نوزاد آنها بود. روزی دختر بیمار شد و پیرزن به مدت سه هفته، برای بهبود او به معبد رفته و آرزو می‌کرد که به جای دختر بیمار شود. پس از بهبود دختر، پیرزن بیمار شد و پیش از مرگ از پدر و مادر دختر خواست بر گور او درخت گیلاسی بکارند. هر سال در سالگرد ثو-سوده درخت گیلا س شکوفا می‌شد و مردم آن درخت را درخت دایه می‌نامیدند (پیگوت، 1373: 211). در اسطوره‌ای آفریقایی، «در میان مردم چاگا دختری در آب غرق شد و در آن جا درختی روید و بالید و به آسمان رسید.» (رستگار فسایی، 1383: 92). در اساطیر مصر، زنان مصر از مشاهده‌ی جمال یوسف دست خود را می‌برند و از خون آن، نارنج سرخ پدید می‌آید (زمردی، 1387: 69) و موارد بسیار دیگر^(۸).

⁴³ Protesilas
⁴⁴ Mercure

نتیجه گیری

حاصل مطالب این مقاله، این است که یکی از پربسامدترین انگاره های اسطوره ای موجود در قصه های عامیانه ی استان هرمزگان، باور کهن و اساطیری پیکرگردانی «انسان - درخت» و «درخت - انسان» است. این باور به دو صورت دیده می شود: پیکرگردانی «درخت - مرد» و «مرد - درخت» و پیکرگردانی «درخت - زن» و «زن - درخت». در این قصه ها پیکرگردانی «درخت - مرد» و «مرد - درخت» از بسامد بیشتر و پیکرگردانی «درخت - زن» و «زن - درخت» از بسامد کمتری برخوردار است. قابل ذکر است که در اساطیر و قصه های کهن سایر ملل - تا آنجا که مطالعه شد - پیکرگردانی «درخت - زن» و «زن - درخت» از بسامد بیشتری برخوردار است. به طور کلی، باور کهن و اساطیری پیکرگردانی «انسان - درخت» و «درخت - انسان»، باوری رایج و پر بسامد در قصه های عامیانه ی هرمزگان است که در غالب اساطیر هند و اروپایی و نیز یونان - رومی و اساطیر آمریکای لاتین و آفریقا و بین النهرین، به وفور دیده می شود و تشابه باورنکردنی این امر در اساطیر ملل و قصه های عامیانه هرمزگان، مسأله ایست که می تواند موضوع پژوهش های مستقل دیگر باشد.

پی نویس

- 1- مراجعه شود به: (اسماعیل پور، 1389: 570 و 569)؛ (اسمیت، 1383: 123 و 282)، (بیرلین، 1389: 191)، (گریمال، 1378: 217 و 136 و 99)؛ (رستگار فسایی، 1383: 87 و 98).
- 2- مراجعه شود به: (اسمیت، 1383: 348)، (رستگار فسایی، 1383: 412)، (کاوندیش، 1390: 234). در اساطیر یونانی عقاید متفاوتی در مورد ناریسوس به چشم می خورد؛ در اسطوره ای آمده ناریسوس در ساحل یک رودخانه نشست و عاشق تصویر خود در آب شد. هنگامی که خم شد تا تصویر خود را ببوسد، در آب افتاد و غرق شد؛ روایت دیگر این است که ناریسوس عاشق تصویر خود در رودخانه شد و ساعت ها سعی کرد تصویر را با صحبت کردن با خود درآورد. هنگامی که مرد داخل رودخانه، یعنی اولین کسی که عاشقش شده بود، پاسخی نداد، او خنجرى در دل خود فرو کرد. از خون او گل سفیدی به نام نرگس سبز به وجود آمد (بیرلین، 1389: 224).
- 3- مراجعه شود به: (اسمیت، 1383: 282 و 123 و 20).
- 4- مراجعه شود به: (زمردی، 1385: 69 و 37 و 486 و 195 و 326)؛ (اسماعیل پور، 1389: 130 و 227 و 219 و 588 و 570 و 93 و 568)؛ (پرون، 1381: 168 و 167)؛ (هارت، 1374: 100 و 101 و 42)؛ (رستگار فسایی، 1383: 382 و 420 و 417 و 410 و 86)؛ (زمردی، 1387: 131 و 69)؛ (الیاده، 1389: 288)؛ (گریمال، 1378: 221 و 41 و 42 و 24 و 264 و 573 و 606)؛ (اسمیت، 1383، 11 و 9 و 212 و 128)؛ (پورخالقی، 1381: 128)؛ (هال، 1388: 293 و 294)؛ (ثمینی، 1388: 52).
- 5- مراجعه شود به: (اسمیت، 1383: 342 و 11 و 3)؛ (بیرلین، 1389: 61 و 74)، (پرون، 1381: 161)، (بیچ، 1382: 28)، (پیگوت، 1373: 23)، (رستگار فسایی، 1383: 87 و 98 و 410)، (گریمال، 1378: 23 و 83 و 84 و 136 و 203 و 367 و 516 و 598 و 653)، (مک کال، 1379: 161).
- 6- مراجعه شود به: (اسمیت، 1383: 211).

7- مراجعه شود به: (اسمیت، 1383: 2 و 207 و 257)، (رستگار فسایی، 1383: 332 و 397)، (گرمال، 1378: 84 و 522 و 849).

8- (الیاده، 1389: 289 و 290)؛ (پرون، 1381: 168)؛ (پورخالقی، 1381: 128)؛ (پین‌سنت، 1379: 16)؛ (هینلز، 1383: 462)؛ (زمردی، 1387: 53 و 69)؛ (زمردی، 1385: 181)؛ (فریزر، 1387: 81 و 416)؛ (گرمال، 1378: 41 و 42 و 573).

منابع و مآخذ

استریناتی، دومینیک (1388)، *مقدمه‌ای بر نظریه‌های فرهنگ عامه*، ترجمه ثریا پاک نظر، چاپ پنجم، تهران: گام نو.
اسماعیل پور، ابوالقاسم (1389)، *دانشنامه‌ی اساطیر جهان*، زیر نظر رکس وارنر، چاپ چهارم، تهران: اسطوره.
اسمیت، ژوئل (1383)، *فرهنگ اساطیر یونان و روم*، ترجمه شهلا برادران خسروشاهی، چاپ اول، تهران: روزبهان و فرهنگ معاصر.

افشاری، مهران (1387)، *تازه به تازه نو به نو*، چاپ دوم، تهران: چشمه.
الیاده، میرچا (1389)، *رساله در تاریخ ادیان*، ترجمه جلال سلطوی، چاپ چهارم، تهران: سروش.
ایبرمز، ام. اچ (1384)، *فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی*، ترجمه سعید سبزیان مراد آبادی، چاپ هفتم، تهران: رهنما.
ایونس، ورونیکا (1375)، *اساطیر مصر*، ترجمه محمد حسین باجلان فرخی، چاپ اول، تهران: اساطیر.
بیرلین، ج. ف (1389)، *اسطوره‌های موازی*، ترجمه عباس مخبر، چاپ دوم، تهران: مرکز.
پراپ، ولادیمیر (1371)، *ریشه‌های تاریخی قصه‌های پریان*، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ اول، تهران: توس.
پرون، استیوارد (1381)، *اساطیر رم*، ترجمه محمد حسین باجلان فرخی، چاپ دوم، تهران: اساطیر.
پورخالقی چترودی، مهدخت، درخت زندگی و ارزش فرهنگی و نمادین آن در باورها، مجله مطالعات ایرانی، سال اول، زمستان 1380، شماره 1.

پیشدادفر، فرخنده (1381)، *افسانه‌های مردم ایران زمین در فرهنگ مردم درتوجان*، ج اول - چهار، چاپ اول، سپاهان بندرعباس.

_____ (1380)، *افسانه‌های مردم ایران زمین در فرهنگ مردم درتوجان*، جلد پنجم، چاپ اول، سپاهان بندرعباس.

پیگوت، ژولیت (1373)، *اساطیر ژاپن*، ترجمه محمد حسین باجلان فرخی، چاپ اول، تهران: اساطیر.
پین سنت، جان (1379)، *اساطیر یونان*، ترجمه محمد حسین باجلان فرخی، چاپ اول، تهران: اساطیر.
خدیش، پگاه (1387)، *ریخت شناسی افسانه‌های جادویی*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

رستگار فسایی، منصور (1383)، *پیکرگردانی در اساطیر*، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

رستم نژاد، یوسف (1381)، *افسانه‌های جنوب*، چاپ اول، شیراز: تخت جمشید.

زمردی، حمیرا (1387)، *نمادها و رمزهای گیاهی در شعر فارسی*، چاپ اول، تهران: زوار.

_____ (1385)، *نقد تطبیقی ادیان و اساطیر*، چاپ اول، تهران: زوار.

سعیدی، سهراب (1386)، *قصه‌ها و افسانه‌های هرمزگان*، چاپ اول، قم: سلسال.

شوالیه، ژان/گربران، آلن (1378)، *فرهنگ نمادها*، ترجمه سودابه فضایی، جلد اول و دوم، چاپ اول، تهران: جیحون.

فریزر، جیمز جرج (1387)، *شاخه زرین*، ترجمه کاظم فیروزمند، چاپ پنجم، تهران: آگاه.

قتالی، عبدالجلیل (1389)، *هفتاد افسانه از افسانه‌های بندرخمیر*، چاپ اول، شیراز: ایلاف.

کاوندیش، ریچارد (1390)، *دایره المعارف مصور اساطیر و ادیان مشهور جهان*، ترجمه رقیه بهزادی، چاپ دوم، تهران: نشر علمی.

گریمال، پیر (1378)، *فرهنگ اساطیریونان و رم*، ترجمه احمد بهمنش، ج 1 و 2، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.

محبوب، محمد جعفر (1382)، *ادبیات عامیانه ایران*، تهران: چشمه.

هارت، جرج (1374)، *اسطوره‌های مصری*، ترجمه عباس مخبر، چاپ اول، تهران: مرکز.

هینلز، جان (1383)، *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه محمد حسین باجلان فرخی، چاپ اول، تهران: اساطیر.

The Transformation of "Human-Tree" and "Tree-Human" in Hormozgan's Folk Tales

BadriyehZareie

Abstract

This paper investigates the transformation of "human - tree" and "tree - human" in Hormozgan's written folk tales and attempts to emphasize the importance of maintaining and studying the folktales. This study also shows how one can find the traces of a nation's old and mythological beliefs in its folk literature. The present article briefly concludes that in Hormozgan's folk tales, the "human - tree" & "tree - human" as an ancient belief is of very high frequency in comparison to other transformations, and it usually appears in two forms: 1- the transformation of tree- man and the transformation of "tree- woman". These transformations are sometimes the result of passion, anger, the death of an innocent, and they are sometimes used to deceive the others to achieve the goals and objectives.